

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که بحث درباره روایاتی است که در جوائز السلطان آمده است.

عرض کردیم مشکل کار این است که چون ائمه علیهم السلام با دستگاههای سیاسی حاکم آن وقت مخالف بودند و آنها را مشروع نمی دانستند، طبعاً این مطلب مطرح می شد که اموالی را که اینها می گیرند، ملک آنها نباشد.

از آن طرف دو تا مسئله مطرح شده بود: یکی اینکه آیا می شود در همان ادارات دولتی مثل زمان ما، در این کشورهایی که غیر، به اسم اسلامند اما عمل به اسلام نمی شود، می شود کارمند شد یا نه؟ که عرض کردیم عنوانش ولایة من قبل الجائر است. یکی اینکه اگر همین دستگاه ظالم پول های بلاعوض بدهد، مثلاً به این مرکز پول بدهد یا به این شخص. چون دستگاه شرعی نیست و جائز است و ظالم است، آیا این پول را می شود گرفت یا نه؟ این اسمش جوائز السلطان است. مراد از جوائز السلطان این است. یکی ولایت من قبل الجائر و السلطان است، یکی هم جوائز السلطان است.

عرض کردیم که در اینجا مرحوم صاحب وسائل و فاقا لمثل مرحوم صاحب شرایع عنوان باب را هم جوائز السلطان قرار داده است. باب ۵۱ از ابواب ما یکتسب به.

روایت چهارمی که در این باب بود، روایتی بود که سندش اجمالاً خوب بود، فقط رسید به یحیی بن ابی العلاء که یک مقدار در ایشان گیر کردیم. عن ابی عبدالله عن ابیه. از امام صادق (ع) از پدرشان امام باقر (ع).

عرض شد که معروف ترین اصحاب این است که روایت صحیح است و یحیی بن ابی العلاء را توثیق کردند به خاطر این که نجاشی یحیی بن العلاء را توثیق کرده است. و شیخ هم در فهرستش یحیی بن ابی العلاء آورده است. پس شیخ یحیی بن ابی العلاء آورده، توثیق نکرده، نجاشی یحیی بن العلاء آورده و توثیق کرده است. گفتند این دو تا یکی هستند، پس این حدیث صحیح است. لکن خب عرض کردیم عده ای از متأخرین تبه پیدا کردند که این دو تا یکی نیستند. و حق هم همین است.

یحیی بن العلاء به احتمال بسیار قوی به حساب اهل سنت است. و یحیی بن ابی العلاء هم احتمال دارد ایشان هم باشد، احتمال ضعیفی هست، اما شواهد نشان می دهد که ایشان از شیعه است یحیی بن ابی العلاء. این راجع به این قسمت.

و مطالبی را عرض کردیم در کلمات رجالیین در اینجا آمده، توضیحاتش را دادیم که کدام کلماتش قابل قبول است و کدام قابل قبول نیست.

عرض شد در کتاب نجاشی آمده رازی اصله کوفی، این مطلب در یحیی بن علاء در کلمات شیخ طوسی هم آمده است. البته شیخ در رجال اسمش را آورده، در فهرست نیاورده، که اصلش کوفی بوده، اما ظاهر عبارات اهل سنت اصلش مدنی است ایشان، کوفی هم نیست. شاید در مدینه بوده، بعد رفته کوفه، بعد رفته ری قاضی ری بوده، به ظاهر این که قاضی ری بوده این است که به اصطلاح از عامه باشد.

نکته دیگر این است که ظاهراً یحیی بن ابی العلاء از شیعه باشد، اصلاً کلاً با آن آقا فرق کلی دارد. از بعضی عبارات یحیی بن مثلاً جعفر بن یحیی الخزاعی، شاید در بیاید که مثلاً یحیی بن ابی العلاء خزاعی ایشان باشد، شاید مثلاً، خیلی روشن نیست.

عرض کردیم آن متونی که در روایات داریم، توضیحش داده شد. یحیی بن ابی العلاء است. در کتب صحاح یک مورد هست که نسخه بدل است یحیی بن العلاء. لذا یحیی بن علاء که اهل سنت است حدیثش پیش ما روشن نیست.

نکته دوم عرض کردیم دیگر اینها را تند تند داریم می‌گوییم که جمع بندی بحث گذشته باشد. یحیی بن ابی العلاء را یحیی بن علاء را، علای تنها که در ری بوده، قاضی ری بوده، مرحوم نجاشی توثیق کرده و عرض کردیم من ندیدم در عامه کسی او را توثیق کرده باشد. یا کذاب گفتند یا یک درجه پایین‌تر، ضعیف، فلان، الی آخره... خیلی ندیدم یک نفر هم ایشان را توثیق کرده باشد. یحیی بن العلاء را.

و خب طبعاً تعبد ما به کلام نجاشی بیشتر است، لکن فعلاً خیلی اثر ندارد چون روایت ندارد. خیلی اثر ندارد. در فهرس بوده. فهرستی هم که در اختیار مرحوم شیخ نجاشی بوده، این فهرست توش وارد شده یحیی بن علاء و ظاهرش این است که مرحوم شیخ یا این فهرست را ندیده یا نداشته به هر حال. الان اول سند یحیی بن علاء یادم نیست از کی نقل می‌کند، اگر زحمتتان نیست ببینید یحیی بن علاء را رازی کوفی، نه این ابی العلاء. الان در ذهنم نیست استاد نجاشی در نقل از یحیی کیست.

علی ای حال کیف ما کان البته آخرهای سند به ذهن ما هست، کمی اجمالاً توضیح دادیم. تفصیلش انشاء الله وقت دیگر.

این راجع به عمل مرحوم نجاشی قدس الله نفسه. و شیخ این را نیاورده است.

س: احمد بن عبد الواحد

ج: استاد شیخ هم هست دیگر اگر احمد بن عبد الواحد باشد استاد شیخ است.

البته حالا یک اشاره‌ای هم می‌کنم به مطلب، انشاء الله بعد

س: اینکه استاد فرمودند حرف نجاشی را جلو می‌اندازیم نسبت به حرف عامه، نجاشی که یک نفر است، آنها چندین نفر هستند، خصوصاً این که اگر سنی هم باشند آنها بهتر باید واقف به حالش باشند.

ج: دیگر این تابع این است که تعبد داشته باشیم یا نه، حوزه‌های ما نسبت به نجاشی تعبد دارند. خود بنده ندارم انصافاً، حالا به هر حال عرض کردیم خیلی اثر ندارد، چون نیست، روایتش نیست دست ما که حالا خیلی رویش بحث بکنیم.

آن که من فکر می‌کنم در عامه هست روایتش، این که ایشان روایت دارد هست، اما الان در کتب ما نیست، در کتب اربعه ما نیست. و من فکر می‌کنم یکی از عواملش این بوده که کتاب ایشان به قم نرفته است. نه کتاب یحیی بن علاء به قم رفته نه ابی العلاء، هیچ کدامشان به قم نرفته است. یعنی مرحوم شیخ هم که به آن کتاب دیگر طریق دارد می‌رود به کوفه. عرض کردم غالباً این دو بزرگوار می‌روند به قم می‌روند به کوفه، چون میراث ما اساساً در کوفه نوشته شده، لکن در نقل و انتقال اجازاتی بیشترش به قم است، آمده قم. حالا این شرحش را کراراً عرض کردم.

این دو تا کتاب یکی ما یحیی بن ابی العلاء یکی علاء هر دو به قم نیامده است. لذا فکر می‌کنم یک مقداری ابهام پیدا کرده است این است. مضافاً من یک توضیحی را عرض کردم این را بخوادم توضیح دهم عرض کردم خودش دو سه جلسه می‌خواهد که نه حال من مساعد است، نه اینجا بحث این است. به ذهن ما می‌آید که مرحوم نجاشی این نسخه‌ای را که نقل کرده، یک نسخه‌ای است از اصل یحیی بن علاء. عرض کردم کلمه اصل، له اصل کتاب، نوادر، النوادر، این اصطلاحات، مصنف، مصنفات، این اصطلاحات را اشاره‌ای کردیم، اصل پیش ما خیلی برایش معنا گفتند، ده دوازده تا معنا من شاید دیدم برای کلمه اصل، و فعلاً هم اصلاً جایش هم اینجا نیست، اصولاً هم وارد آن بحث نمی‌شویم چون ذکر شده آقایان مراجعه کنند.

لکن عرض کردیم اصل در کلمات اهل سنت، به اصطلاح امروز ما چرک نویس یا آن نسخه اصلی که ایشان حدیث را نوشته، این اصطلاح اصل است. فرض کنید مثلاً یک کسی رفته خدمت فرض کنید امام صادق (ع)، از امام صادق (ع) دویست تا حدیث نوشته، این اصل بوده. رفته پیش ظهری از ظهری هم ۵۰۰ تا حدیث نوشته، رفته پیش فرض کنید سفیان بن سعید ثوری، از این هم هزار تا حدیث نوشته، اینها را اصل می‌گفتند. بعد می‌آمده خودش انتخاب می‌کرده مثلاً یک کتابی در صلاة می‌نوشته من باب مثال، از احادیث امام صادق (ع) که در صلاة بوده، پنجاه تایش در صلاة بوده ده تایش را انتخاب می‌کرده، این را مصنف یا کتاب می‌گفتند. از احادیث ظهری

یک پنجمش، یک چهارمش، از احادیث فلان، نصفش، آن وقت می آمدند می گفتند آقا شما در این کتابت، از امام صادق (ع) کلا ده تا روایت آوردی، کل روایات تو از امام صادق (ع) این است؟ می گوید نه من از امام صادق (ع) دویست تا شنیدم، آن نسخه اصلی را در می آورد، روشن شد اصل یعنی چه؟

آنکه دویست تا روایت از امام (ع) شنیده بود، آن را در می آورد. فاخرج الینا اصوله، این اصول، در کلمات عامه زیاد است، یا له اصول حسان، همان اصلش هم خیلی مرتب است، احادیث فشنگی نوشته، قر و قاطی کم دارد توش. این مصطلح عند السنه است.

ما احتمالی که می دهیم که این آقا این شخص یحیی بن العلاء، مدتی که مدینه، اصلش که از مدینه بوده، بعد کوفه آمده، خدمت امام صادق (ع) رسیده و حدیث نقل کرده، و این که سنی ها و دیگران از او نقل کردند، همین اصلش است. به احتمال، یا لا اقل آن که پیش ما شیعه ها آمده، سنی ها هم از ایشان از جعفر بن محمد نقل کردند. پس این که ایشان راوی از امام صادق (ع) است، هست، اما الان در کتب اربعه ما نیست. مثلاً یحیی بن علاء در کتب اربعه ما نیست. اشتباه شده، این را با یحیی بن ابی العلاء یکی گرفتند. این اشتباه است.

پس این راجع به یحیی بن العلاء. ایشان سنی است و حالا یک نکته هم مرحوم نجاشی در جعفر دارد که چون بعد می گویم انشاء الله واضح تر می شود.

یک یحیی بن ابی العلاء داریم. این به احتمال قوی چون روایتش شیعه هستند، به احتمال قوی از امامیه است اصلاً. این الان در روایات وجود دارد، در روایات، خوب دقت بکنید. در کتب رجال هم اسمش برده شده، عرض کردیم کتب رجال از روایات گرفته، در فهرس نجاشی اسمش را نبرده، معلوم می شود نجاشی قبول نداشته که یحیی بن ابی العلاء کتاب داشته باشد. خوب دقت بکنید. ممکن است شخص در روایات باشد، اما در فهرس نباشد، چون فهرس تابع کتاب است. ما اشخاص بزرگی داریم مثل عمر بن حنظله، مثل خود زراره، در روایات الا ماشاء الله وجود دارند، اما زراره در فهرست وجودی ندارد.

این معنایش چه بوده؟ عرض کردم این یک کاری است که اصحاب ما کردند، سنی ها هم ندارند. این معنایش این است که روایاتی که زراره گفته، لفظی بوده شفاهی بوده است. چون دو جور روایات را، یک دفعه می گفته من خدمت امام صادق (ع) بودم، این ورقه من، این کتاب من، دویست تا حدیث نوشتم، یا من از مجموعه روایت ۵۰۰ تا حدیث جمع کردم، در صلاة نوشتم، از احادیث خودم جمع کردم، احادیث خودم و دیگران ۵۰۰ تا شده، آن نوشته را به شما اجازه می دادند. یک دفعه برایتان نقل می کردند، اگر نقل می کردند به کتاب نمی آمد، اگر اجازه نوشتار می دادند، می شد فهرست، وارد فهرس می شد. بله من خدمت زراره بودم این اوراق را به من داد، گفت این

حدیث سماعی من الصادق (ع)، سوال و جواب، او هم بر می دارد می دهد به کس دیگر استنساخ می کند به کس دیگری، بعدها اینها با همدیگر جمع شد، شد فهرست شیخ، فهرست نجاشی.

و عرض کردیم علمای اهل سنت متعارفشان این نیست، دارند اما متعارف نیست. یکی از فوارق ما با اهل سنت، آنها فقط رجال دارند، نادر فهرست دارند. ما رجال داریم و فهرست هم داریم، روی فهرست هم زیاد کار کردیم، نه الان، قدماء، تا زمان علامه، تا زمان شیخ و نجاشی نه علامه. این دویست و پنجاه سال ما بین شیخ طوسی و علامه، این قضایا یک مقدار به هم خورد. علامه که آمد بحث را کلا رجالی کرد، فهرست کلا به هم خورد. از زمان علامه قرن هشتم بگیرد سال ۷۰۰، ایشان ۷۲۶ وفاتش است، حالا بگوییم این افکارش را ۷۰۰ نوشته، از قرن هشتم بگیرد تا این لحظه ای که بنده خدمت شما هستم قرن پانزدهم. آنچه که شد رفتند اصحاب روی رجال. در حقیقت فهرست هم بود اینها را ما توضیحاتش را چند بار عرض کردیم.

س: آنجا که نجاشی یحیی را آورده یعنی اینکه از مصنفین اهل سنت هم استفاده کرده؟

ج: بله. استفاده کرده است.

س: اوایل کتابش می گوید من مصنفین شیعه را می خواهم بیاورم، در جواب شبهه آن فرد عامی

ج: خب شاید هم اعتقاد داشته که ایشان یک شیعه، یعنی با اهل بیت (ع) نبوده، چون چند تا روایت در فضل علی بن ابیطالب (ع) هم دارد در مناقب امیر المومنین (ع). از خود سنی ها هم نقل کرده، شاید. چون یک معنای شیعه گاهی این طوری بود. بعد هم خب زیاد از سنی ها دارد، طلحة بن زید و سکونی خب دارد که از اینها دارد.

این راجع به این مطلب.

حالا ما هستیم خارج از گود، ما هستیم قرن پانزدهم، در قرن پنجم در کتاب های فهرست، عرض کردیم روایات را گفتیم رجال را گفتیم، کتب فهرست بین این دو تا اختلاف است.

انصاف قصه اگر ما باشیم و طبق قواعد کلام نجاشی خوب است. کلام نجاشی حرف خوبی است که این کتابی داشته و به هر حال روایات که داشته از امام صادق (ع)، شاید روایاتش را هم به نحو کتابت به کسی داده، در عبارات زکریا بن یحیی نامی آمده که ظاهرا شاید او هم از سنی ها باشد، او هم وضع روشنی ندارد. شاید این آقا روایاتش را داده به آن آقا. آن آقا داده به ابراهیم بن سلیمان، این احتمالا

واقفیه باشد، این از بین ما این کسانی است ابراهیم بن سلیمان از کسانی است که یکی از روایات کتب است اصلاً. مثل این که بعضی‌ها هستند نسخه خطی جمع می‌کنند، این آقایکی از کارهایش از روایات کتب است. ما شاید در احادیث روایی اسم ایشان را خیلی کم داشته باشیم، اما در فهرس اسم ایشان زیاد مطرح است نسبتاً، چون حمید بن زیاد شاگردش است، حمید از او، نمی‌خواستم وارد بحث بشوم دیگر حالا یواش یواش ولش هم می‌کنم، نمی‌خواهم ادامه بدهم، فقط اشاره می‌کنم برای اینکه آقایان اگر خواستند کار کنند.

از این وقت به بعد دیگر در مصادر اصحاب ما وارد شده، از ابراهیم بن سلیمان. دقت کردید؟ و این ابراهیم، البته این هم مشکلاتی دارد اما انصافش ایشان یکی از کسانی است که کتاب‌های زیادی را نقل کرده، حتی توصیف به اصول شده است.

علی ای حال کیف ما کان خیلی وارد این بحث نشوم

و اما آن یحیی بن ابی العلاء این که ایشان وجود خارجی دارد نمی‌شود انکارش کرد. در کتب رجال هم اسمش را بردند نمی‌شود انکارش کرد. نکته اساسی آیا این یحیی بن ابی العلاء دارای کتاب بوده که شیخ در فهرست آورده و نجاشی نیاورده است؟ به ذهن ما می‌آید که واضح نباشد. چرا هم نجاشی نیاورده، ظاهراً و العلم عند الله، این نسخه‌ای را که الان اجازه داریم توش ابو المفضل شیبانی است، شیخ به واسطه علمای بغداد از ابو المفضل، عرض کردیم نجاشی خود ابو المفضل را دیده، شاگردش است، با او نشسته، با او صحبت کرده، چون نجاشی بچه بغداد است، پدرش هم از شخصیت‌ها بود، با اینکه حدود ۱۳ سالش بوده، ابو المفضل فوت کرده، خانه ابو المفضل رفته، از او اجازه گرفته، از کتب او اجازه گرفته، لکن می‌گوییم این هم اصحاب تضعیفش کردند، من هم ول کردم. این تضعیف فقط روایت نیست، مثلاً اینجا واقع شده در طریق کتاب، کتاب یحیی بن ابی العلاء، نجاشی روی این جهت این را نقل نکرده است.

و عرض کردیم شیخ که نقل کرده چون قائل به حجیت خبر است شیخ. می‌گوید این مشایخ نقل کردند من هم نقل می‌کنم. دو تا مبناست. نجاشی بیشتر روی وثوق و اطمینان است، شیخ بیشتر روی تعبد به حجیت خبر است. این دو تا با هم دو تا مبنای مختلفند. لذا ما هم در اشتباه واقع نمی‌شویم. چرا نجاشی نقل نکرده؟ به خاطر جناب آقای ابو المفضل شیبانی، حالا از ما هم بپرسند خب واقعا گیر دارد دیگر انصافش گیر دارد. یعنی هنوز برای ما واضح نیست که آیا ایشان کتاب داشته، روایت داشته مسلم مسلم، آیا به نحو کتاب بوده، الان روشن نیست. حالا چه احتمالاتی هست؟ چطور اشتباهات پیش آمده؟ آن دیگر چون هم احتمالاتش زیاد است و هم بحثش خیلی طولانی است فعلاً وارد آن بحث نمی‌شوم.

پس بنابراین این که یحیی بن ابی العلاء کتابی داشته باشد که شیخ طوسی فرمودند، این هم روشن نیست. شیخ طوسی در رجال یحیی بن ابی العلاء را جزو اصحاب امام باقر(ع) نوشتند. آن هم روشن نیست. این تا اینجا تقریبا خلاصه مطالب قبلی هم بود.

می ماند یک نکته ای هست در رجال که این نکته خوبی است. متأسفانه میان علمای ما شده بحث آن قدر زیاد نشده، میان اهل سنت هم اجمالا شده. مرحوم آقای ابطحی در این تهذیب المقال نسبت به بقیه این بحث را بیشتر باز کردند. حالا نمی خواهم بگویم هم جزئیات، مثلا فرض کنید عمر بن حنظله من باب مثال، گشتند مثلا سه نفر دیگر را پیدا کردند، مثلا این عمر بن حنظله عموی یکی می شود، یکی دیگر مثلا جدش می شود، اینها را هم استخراج کردند. مثلا ما اینجا داریم یحیی بن ابی العلاء، یک حسین بن ابی العلاء هم داریم. آیا این برادر اوست؟ دقت می کنید؟ یک ابی العلاء خالد داریم الخفاف، کفش دوز بوده، خفاف یعنی آن کسی که خف درست می کرده، خف یک نوع کفش است، به زبان فارسی قدیم موزه، مثل پوتین است که گلو ندارد، پوتینی که مثل کفش نیست، مثل جوراب ضخیم تر، این طوری، خف به این می گفتند. ایشان خفاف بوده است. خب اسمش هم ضبط شده خالد بن تهمان، بعضی می گفتند خالد بن بکار، آن تصحیف شده ابو العلاء، آیا این یحیی پسر اوست؟ یک مقدار اگر این کار هم در رجال ما بشود موثر است، این تأثیرگذار است. دیگر نمی خواهم این باب را فعلا باز بکنم. کسی که من دیدم در این میان معاصرین یا غیر معاصرین یک مقدار اهتمام روی خانواده راوی داده، هی گشته هر چه راویانی که اسمش به این می خورد، گاهی پسر برادرش است، گاهی نوه برادرش است، گاهی نوه عمویش است. البته عرض کردم قبل از آقای ابطحی سابقا گفتم آنهایی را که به عنوان خاندان و آل هستند مرحوم بحر العلوم در فواید دارد. لکن آنها کسانی هستند که مثلا آل ابو حیان، آل فلان، آل زراره، آنهایی که به عنوان آل مطرح هستند. ایشان نه، ولو به عنوان آل نباشد، فلان بن فلان، بعد می بینیم که این مثلا در اسم سوم و چهارم به پدر این یکی می خورد، ایشان یک مقدار، همین مثلا همین خالد بن تهمان، این ثابت بشود که پدر این است خب فرق می کند قصه. تصادفا خالد بن تهمان هم از کسانی است که بخاری و اینها هم متعرض شدند، سنی ها هم از او نقل می کنند، لکن او را دیگر گفتند تشیع، گفتند محله صدق، حالا اقلا او را قبول کردند، خالد را که آدم راستگویی است لکن خیلی شدید در تشیع است. من اتق الشیعه، خیلی دیگر داغ است، از آن داغ های شیعه است، او را متهم به تشیع کردند. من وارد آن بحث نمی شوم چون آن یک گرفتاری خودش را دارد، لوازم خودش را دارد که آن دیگر به این زودی ما را رها نمی کند.

پس یک بحث هم این بود، این بحث خوبی است که تا حالا در رجال مانده است. یعنی نشده به این معنا به طور رسمی. فرض کنید آقای خویی این کار را نکردند، فرض کنید مرحوم شیخ تستری این کار را نکردند. من باب مثال.

عرض کردم یک مواردی هست که خب نجاشی هم انجام داده است، ابن اخت فلان. نه به طور طبیعی اسم‌هایی هست، آن وقت لذا اگر این کار را کردیم، خیلی از اسمها مشتبه است، با این نحو تصحیح می‌شود. اصلا غلطها برداشته می‌شود، ابهام‌ها برداشته می‌شود، عرض کردم فواید زیادی دارد، فعلا بخواهم وارد آن بحث بشوم طول می‌کشد، فعلا معذور بدارید، گفت معذور دار ما را، چون بحثش طولانی است.

اما این راه خوبی است. این پرونده باز بشود، این فایل به اصطلاح امروزی‌ها باز بشود. که این ابو العلاء و عرض کردم به طور طبیعی گاهی اوقات می‌بینیم مثلاً می‌گویند خالد بن ابو العلاء، مثلاً ابی العلاء، گاهی می‌گویند خالد بن ابی العلاء بن فلان، وقتی به یک نفر رسیدند و نسب را قطع کردند به طور طبیعی او مشهور بوده، به طبیعی این است. به او که می‌رسانند نسب را قطع می‌کردند، این به طور طبیعی بوده، به طور طبیعی مثلاً خود خالد حالا این پسر مثلاً فرض کنید خالد بن تهمان، تهمان که به اسم فارسی می‌خورد، احتمالاً از، مثلاً در بعضی از متون دارد خالد بن ابی خالد، هر وقت گفتند خالد بن ابی خالد، چون عرض کردیم این نکات فنی تاریخی است که، این معنایش این است که پدرش یا برده بوده، یا مشهور نبوده است. چون خالد بن ابی الخالد معنا خالد پسر پدرش، این معنای خالد بن ابی الخالد، یعنی خالد که پسر پدرش است، خب هر کسی پسر پدرش است. وقتی می‌گفتند خالد بن ابی الخالد یعنی پدرش مشهور نیست یا پدرش برده بوده است.

این نکات فنی بوده، این عرض کردم در عده‌ای از کتب قدیمی اینها نوشته شده، الان چون آن جامعه به هم خورده، اینها را باید توضیح بدهیم. مثلاً اگر برده بوده اسم پدرش را نمی‌بردند. مثلاً شما عمار بن یاسر، یاسر را نمی‌گویند پسر کی، چون برده بوده یاسر خودش، سمیه مادرش، نمی‌گویند بنت کی، این را نوشتند در تاریخ هم من دیدن. اصلاً متعارف بوده وقتی اسم کسی را تنها می‌آوردند اشاره به این بوده که برده است. بنت یا اگر زن بود بنت برایش نمی‌گفتند. حالت بردگی در آن، یک تعارف اجتماعی بوده که عرض کردم کراراً برای فهم متون تاریخی خیلی موثر است.

پس یک نکته هم این است که این ابو العلاء کیست؟ ما در بعضی از شواهد در فهرست داریم

س: به نام دخترش گاهی مثلاً ابی خدیجه

ج: بله آن هم می‌شود، به اسم مادر هم می‌شود، چرا، مثل محمد ابن الحنفیه، این اسم مادرش است خب، حنفیه مادرش است. هم دخترش می‌شده، هم به اصطلاح مادرش. آن وقت اینهایی که و لذا یک قاعده‌ای هم گذاشتند وقتی که نسبت به مادر می‌شود، همزه را باید

.....
بیاورند، به پدر باشد نه. همین محمد حنفیه را محمد بن علی هم می گویند، ابو القاسم محمد بن علی. یعنی اگر یعنی علی بن ابیطالب (ع) دیگر ایشان پسر امیر المومنین (ع) است خوب. اگر گفتند محمد بن علی، محمد بن علی می نویسند، همزه نمی گذارند. اما اگر گفتند محمد ابن الحنفیه، محمد ابن حنفیه، همزه را می گذارند. این هم از قواعد املاء است، حالا مراعات نمی شود، این هم از قواعد املاء است. اگر نسبت به مادرش باشد ابن می نویسند، نسبت به پدرش باشد بن می نویسند. مخصوصاً اگر مثلاً یک محمد بن حبیب هست خوب، آن حبیب تصادفاً اسم مادرش است، و الا حبیب است، حبیب نیست، آن را مخصوصاً می نوشتند محمد ابن حبیب تا بفهمند این مادرش است، اسم مادرش، اگر می نوشتند محمد بن حبیب، یعنی این پدرش است. دقت فرمودید؟ یک نکاتی را در املاء اینها را اصطلاحاً چون جزو علوم ادب بود دیگر، اگر شنیده باشید املاء علوم ادب سیزده تا، هفده تا، هجده تا یا بیشتر گفتند، یکی هم املاء بود. این قواعد املاء بود. یکی از قواعد املاء هم اینها بود. دیگر حالا وارد این بحث نشویم.

پس یک نکته این است که ما برویم روی ابو العلاء هم یک مقداری کار بکنیم، البته آن نکته خیلی باب مسدودی است، انصافاً خیلی هم طول می کشد، خیلی هم واضح نیست. این هم دو تا مطلب. دیگر حالا که گفتیم یک مطلب دیگر مرحوم نجاشی از شخصی به نام جعفر بن یحیی بن العلاء، آنجا هم ابی ندارد، نام می برد. بعد می گوید که پدرش رازی بود و قاضی ری بوده، آنجا می گوید پدرش جعفر همین یحیی را، آنجا هم علاء است. بعد می گوید که این کان ادخل بنا من ابیه، این بیشتر داخل شیعه بود تا، از آن عبارت معلوم می شود که پدرش سنی است، یعنی همین یحیی بن العلاء، سنی بوده. بعد می گوید یک کتابی دارد، له کتاب، لکن یختلط مع کتاب ابیه، گاهی به پدر نسبت می دهند گاهی به پسر نسبت می دهند. بعد هم سندش را ایشان آورده به کتاب. این مطالبی که ایشان راجع به جعفر بن یحیی فرمودند، اصلاً در نجاشی نیامده، در شیخ طوسی نیامده، هیچ روایتی هم نداریم جعفر بن یحیی بن العلاء، اصلاً نداریم، کلاً نداریم. در رجال هم نداریم. خیلی عجیب است. فقط نجاشی. و از عجایب مثل همان سند قبلی ایشان طریقتش هم مرحوم شیخ مفید است.

این یک نکته ای است که چند بار گفتیم اشاره هم کردیم، چون کارهایی است که لطیف است. عرض کردیم یکی از تعجبات ما شیخ مفید و شیخ صدوق و شیخ طوسی و شیخ نجاشی، هر دو شاگرد مفید هستند، و توضیح دادم چون دیگر بنا شد بعضی توضیحات عامه را بگوئیم، حالا خصوصیاتش را بگذاریم کنار، هر دو اجازه از شیخ مفید دارند. و ثابت هم نشد شیخ مفید فهرست دارد، اجازه به اینها داده، چیزی که برای ما عجیب است در عده ای موارد مرحوم شیخ طوسی یک کتابی را از اجازه شیخ مفید نقل می کند، نجاشی نقل نمی کند. نجاشی نقل می کند، شیخ طوسی نقل نمی کند. این مشکل شده برای ما. دو تا اجازه بوده؟ یا انتخاب بوده؟ نمی فهمیم الان گیر داریم.

.....
طبعاً اگر این استخراج هم بشود لطیف است. رساله کوچکی می شود. مواردی که شیخ طوسی منفرداً از شیخ مفید نقل می کند، نجاشی نقل نمی کند. مواردی که نجاشی منفرداً از شیخ مفید نقل می کند، شیخ طوسی نقل نمی کند. الان با کامپیوتر هم می شود درش بیاوریم. محمد بن محمد در رجال نجاشی مراد مفید است. اخذنا به، یا ابو عبدالله، شیخنا ابو عبدالله، شیخنا ابو عبدالله محمد بن محمد مراد مفید است. این هم یکی از عجایب است که هنوز ما نقاط جهلمان را بگوئیم که بعدی ها که بیایند اقلاً کشفش بکنند. هنوز این را نفهمیدیم. اما آن که به ذهن خودم تا حالا رسیده انتخاب است. بعید می دانم دو تا نجاشی باشد.

س: نجاشی یک طریق ۲۶:۰۷

ج: خب شاید شیخ طوسی نیاورده اصلاً.

این یک مطلب که این واقعا برای ما مبهم است. احتمالی که من می دهم شیخ طوسی قبول نداشته این راه را، لذا نیاورده. به ذهن من این طور می آید. البته آن طرفش بیشتر است که شیخ طوسی آورده، مفید نیاورده، آن طرفش بیش از این طرف است. و آن تعبدش واضح است، چون شیخ طوسی قائل به تعبد است، قبول کرده آورده، شیخ نجاشی هم قرائن بوده که درست نیست نیاورده است. نکته دوم این معلومات که ایشان ادخل بنا و کتابش و کتاب شخص انتم مع کتاب، اینها را از کجا نجاشی آورده این را هم نمی دانیم. ما کراراً عرض کردیم ما تعبد به کلمات نجاشی نداریم، هیچ نمی دانیم حالا توی اجازه شیخ مفید این حرف ها بوده، اصلاً این حرف ها کجا بوده که، چون عرض کردم ما در روایت هم اسم جعفر بن یحیی بن علاء را نداریم. در رجال هم نداریم.

س: عن احمد بن الواحد نیست که نجاشی از او نقل می کند؟

ج: شیخ طوسی هم از او نقل می کند.

س: نه در این مورد دارد از

ج: نه محمد بن محمد دارد. خبرنا عن محمد بن محمد

س: پدرش از احمد بن محمد، راه پدرش از احمد بن محمد

ج: راه پدر کیست

س: پدر جعفر دیگر، از راه احمد بن عبد الواحد

ج: نه از شیخ مفید است، جعفر بن یحیی بن علاء از شیخ

س: نه از پدرش از راه

ج: از شیخ مفید است، از ابن قولویه که فهرست ابن قولویه است، بعد می رود به صابونی مصری. حالا وارد آن بحث نمی خواهم بشوم. آن چون، خود این سند هم جزو اسانید شاذ کتاب نجاشی است. دیگر می گویم شرح نمی خواهم بدهم. چون اجازات بحث نشده، کتاب نجاشی بین اصحاب ما یا فهرست شیخ بحث نشده. ما این بحث را مستوفی انجام دادیم، گفتیم اینها باید بحث شود. یعنی ما این نحوه سند را سه چهار تا بیشتر در نجاشی نداریم. این هم خودش خیلی عجیب است.

حالا این معلومات را از کجا آورده، آن هم خیلی عجیب است. توی اجازه شیخ مفید بوده؟ چون شیخ مفید از کتاب فهرست ابن قولویه نقل می کند، صاحب کتاب کامل الزیارات، در کتاب ایشان بوده؟ نمی فهمیم از کجا این مطالب که کتابش یختلط به کتاب... اصلا ما الان یک روایت واحده هم از جعفر بن یحیی بن علاء نداریم، روایت واحده هم نداریم. اینها را از کجا ایشان فرمودند؟ این را هم نمی دانیم.

آن که ما در روایت داریم، جعفر بن یحیی بن علاء داریم، جعفر بن یحیی الخزاعی داریم، اینها را داریم. اینهایی که ایشان فرمودند اصلا تو روایت هم نداریم. در رجال هم نداریم. فهرست هم مرحوم شیخ طوسی نیاورده است. اینجا از جاهایی است که فقط نجاشی حرف دارد. آن سه تا محوری که گفتیم محور روایات، محور کتب رجال، محور فهرس، این جعفر فقط اینجا حرف دارد. و این جعفر بن یحیی هم که در روایت است، خیلی بعید می دانیم شخصی باشد که ایشان می گوید. اصلا خیلی بعید می دانیم اهل سنت هم هیچ کس برای ایشان پسری به نام جعفر، راوی ای به نام جعفر نقل نکردند. اصلا اهل سنت هم چون عرض کردم در مثل تهذیب الکمال برای ابن یحیی پنج شش سطر راوی و مروی عنه آورده، شاید بیشتر، امام صادق (ع) را آورده روا عن جعفر بن محمد الصادق (ع)، از روایت خودش جعفر ابنه را اصلا نقل نکرده، خود ما هم شبهه داریم، خود این طریقی هم که نجاشی اینجا به کار برده در کل کتاب نجاشی دوسه مورد بیشتر نیست. خود این طریق هم پیش ما مشکل است. ما چون تعبد نداریم به نجاشی.

به نظر ما می آید آن که در روایات هم باشد یا پسر این یحیی بن ابی العلاء است، یا یک کس دیگری است اصلا. به نظر ما عبارت نجاشی قابل قبول نیست. هیچی اش قابل قبول نیست. نه آن شرحی که ایشان دارد، نه آن مطلبی که ایشان پسر یحیی بن علاء است، نه اینکه کتاب

او یختلط به کتاب ایبه. فعلا از مطالب ایشان هیچ کدام را نمی توانیم قبول بکنیم. اگر جعفر هم در روایت هست، یا پسر این یکی است، یحیی بن ابی العلاء، یا پسر این است یا اصلا ایشان را هم نمی شناسیم.

این هم اجمالا عرض کردم تفصیلش دیگر مفصلا در رجال.

این تمام این مقدمات را عرض کردیم برای اینکه آیا این روایت را به لحاظ سند می شود قبول کرد یا نه؟

عرض کردیم انصافش این است که یحیی بن علاء آن سنی است، آن هیچی کنار، اینجا هم نیست. یحیی بن ابی العلاء شیعه است. سه تا از بزرگان ما هم در روایت از او نقل می کنند، مخصوصا جعفر بن بشیر. انصافا شاهی بر قبول هست انصافا، روی مبانی خودمان، ولو آقای خویی این مبانی را قبول ندارند. انصافا می شود قبول کرد، اما به درجه وثاقت مصطلح که دیگر تماما تسلیم او بشویم نه، در آن درجه نه.

به هر حال شواهد نشان می دهد که یک شخصیت نمی شود ابان و اسحاق بن عمار و جعفر بن بشیر به قول ما امروزی ها از یک بقال من بقالیل الکوفه مثلا، از یک فرد عادی نقل بکنند، این خیلی واضح است، نمی شود.

س: اسنادش پیش ما مثل مفروغ عنه است دیگر

ج: قطعا مفروغ عنه، نه احتمالا. تعددش قطعا مفروغ عنه.

اما اینکه آیا پسر آن خالد خفاف است؟ آنهاش دیگر روشن نیست، آنها خیلی ابهام دارد.

س: استاد عدد نقل هم مهم است یا این سه نفر یک دانه هم نقل بکنند

ج: عددش هم مهم است دیگر، هر چه بیشتر، بیشتر. خود یحیی زیاد ندارد به نظرم ۱۸ مورد آقای خویی نوشتند یحیی بن ابی العلاء، به نظرم در روایت ۱۸ مورد است.

س: استاد چه تعدادی باشد شما حداقل برایتان است

ج: خب این خوب است دیگر ۱۸ تا ۲۰ تا. ما چون وثاقت در نیاوردیم، بله اگر زیاد نقل بکنند مثل عمر بن حنظله، عمر بن حنظله پیش ما ثقه است، چون زیاد شده، اجلا مثل زراره از او نقل می کند. خب این خیلی باید جلیل القدر باشد.

پس بنابراین یک: این سند را بما هو سند قبول می‌کنیم، چون من خودم در این بحث‌ها گفته بودم قبول می‌کنم، حالا فعلا برگشتیم می‌گوییم نه قبول نمی‌کنیم. دو: این روایت را به عنوان فرداها با خصوصیات خودش کار به سند نداریم، می‌شود قبول کرد؟ مشکل این روایت انفراد شیخ طوسی است. یعنی این روایت در مصادر بقیه اصحاب نیامده است. در فقیه نیامده، در کافی نیامده، و شیخ طوسی هم منفردا از کتاب حسین بن سعید نقل کرده است. مجموعه روایات باب هم از کتاب حسین بن سعید است. احساس ما این بوده که حسین بن سعید می‌خواسته بگوید پول‌ها را بگیرد اشکال ندارد، پول از دولت ظالم گرفتن مشکل ندارد. مثل همین عرض کردیم مرحوم سید مرتضی یک رساله مفصل دارد که ولایت من قبل السلطان اشکال ندارد. یا مرحوم سید بن طاووس چون روایت در نجوم ما زیاد داشتیم، این بحث گذشت دیگر، در باب منجم و تعجیم روایت نهی داشتیم. سید بن طاووس این کتاب چیست؟ فی ما يتعلق، فرج المهموم، این کتاب را نوشته در حقیقت دفاع می‌خواهد بکند، می‌گوییم نه تعلم نجوم فی نفسه اشکال ندارد. با اینکه مثلا مثل مرحوم سید مرتضی قبل از ایشان تقریبا مثلا فرض کنید به دویست سال قبل از ایشان، بله تقریبا دویست و خرده‌ای سال، سید مرتضی ۴۳۶ وفاتشان است، ایشان ۶۶۴ وفاتش است. علی ای حال قبل از دویست و دویست و خرده‌ای سال قبل از ایشان اصرار دارد که روایات هست که نجوم حرام است. در حقیقت سید بن طاووس برگرداند، در فرج المهموم یا فرج الهموم مطلب را برگرداند که نجوم فی نفسه اشکال ندارد. آراء باطل توش نباشد. معتقد به قدم عالم نشویم، معتقد نشویم که این نجوم مثلا مدبرات عالم را هم، یا به توضیح ذاتی، چون مشکل وارد بکند، یا به توحید صفاتی مشکل وارد بکند، به توحید افعالی مشکل وارد بکند، والا این که این نجوم این طور هستند، این که این آثار دارند، ماه می‌آید این اثر را دارد، جزر و مد دارد، خورشید این اثر را دارد، فصل بهار این طور است، تجربه این ... اینها اشکال ندارد ایشان می‌گوید اینها اشکال ندارد. سید بن طاووس می‌خواهد بگوید اینها اشکال ندارد. و تقریبا بعد از سید بن طاووس میل کلی اصحاب به همین حرف سید بن طاووس هست و منهم العلامة مجلسی در بحار، خودشان هم منجم بودند.

س: روایاتش را هم کلاها گفتیم ضعاف دیگر

ج: حالا غیر از ضعاف، اصلا ایشان این راه را... ظاهرا احتمالا مرحوم حسین بن سعید هم حالا به این مناسبت، چون معظم روایات اینجا حسین بن سعید است.

س: یعنی جعل می‌خواهید بگویید کرده؟

ج: نه اختیار است جعل نیست.

مثلا روایات معارض را نیاورده است. این روایت را قبول کرده است.

س: این خودش متهم به اخذ جوائز السلطان بوده

ج: نشنیدم نه، نشنیدم. حالا فتوای فقهی اش این بوده. بیشتر تأیید اینها را آورده است.

علی ای حال این حدیث، حدیث قبلی، حدیث قبلی، تمام از منفردات به اصطلاح، البته حدیث دومی نه، صدوق هم دارد، اما سه و چهار از منفردات حسین بن سعید است که غیر از ایشان هم کسی نیاورده است.

بعد حدیث پنجمش هم از منفردات مرحوم شیخ طوسی است، حدیث پنجم، لکن از کتاب دیگری است.

حدیث ششم باز هم به حسین بن سعید بر می گردد و از منفردات مرحوم به اصطلاح شیخ طوسی است.

حدیث هفتم نه منفرد نیست.

از حدیث هشتم روایات کلینی را هم آورده است. اول منفردات شیخ طوسی را ایشان آورده

س: این انفرادها چقدر مهم به استدلال می تواند باشد؟

ج: درجاتش مختلف است دیگر یکنواخت نیست. به هر حال یک تأملی ایجاد می کند. پس اینکه شواهد روی خود این روایت هم زیاد باشد الان روشن نیست. خوب دقت بکنید.

پس یک: ما اصولا در اباحت حدیث شناسی مان یک شواهد کلی است؛ چون من سابقا حدیث را صحیح می دانستیم، خب مشکل، چون این حدیث الان صحیح ترین حدیثی است که می گوید امام حسین و امام حسین علیهما السلام جوایز معاویه را قبول می کردند. تمام دعوای ما سر همین بود. ان الحسن و الحسین علیهما السلام کانا یقبلان جوائز معاویه؛ این همیشه در ذهن ما یک خدشه ای داشت. علی ای حال این حدیث این مشکل را الان دارد.

اولا ما چون صحیح السند می دانستیم به خاطر یحیی بن ابی العلاء اشتباه بود با کلام نجاشی، منشأ اشتباه هم واضح است، خیال می کردم آن که نجاشی و شیخ گفته یکی است. خب معلوم شد دو تا است. محل مشکل به این شد. و تازه آن سنی را هم توثیق کردن با آن مقدماتی که گفته شد، الان کمی تأمل توش داریم، ما خیلی مقید به کلمات، مضافا به اینکه وجود ندارد روایت، الان فعلا در کتب اربعه لا اقل وجود ندارد که حالا بایم رویش بحث بکنیم.

پس این حدیث به لحاظ قرائن عامه که سند باشد، خیلی واضح نیست. مخصوصاً این شخص یعنی یحیی بن ابی العلاء ولو شیعه است، روشن نیست پیش ما و مضافاً به اینکه خصوص این حدیث البته شواهد صدق دارد، حسین بن سعید از اجلاء است، فضاله از اجلاء است، ابان از اجلاء است، اینها شواهد صدق هستند. اما فعلاً چون افراد در کار آمده، افراد حسین و افراد شیخ طوسی خیلی وثوق اطمینان به حدیث هم برای ما روشن نیست. و اینکه حالا مثلاً چون مشهور شده می گویند که معاویه مثلاً جوایز می داد پول می فرستاد برای امام حسن (ع) پولهای سنگین برای امام حسین (ع) مستند مهمش فعلاً در کتب اربعه همین روایت کتاب تهذیب است.

بله، یک روایت دیگر هم داریم، در کتاب قرب الاسناد، حدیث شماره ۱۳، عبدالله بن جعفر حمیری در قرب الاسناد، حسن بن ظریف این بد نیست، اما حسین بن علوان، کلبی، این توثیق نشده است. البته آقای خویی اصرار دارند که ایشان ثقة است.

س: خب چه مشکلی دارند، حسنین علیهما السلام هدایا را قبول کنند؟ از باب تقاص و این جور چیزها

ج: بله از باب ولایت کلی می شود مشکل ندارد، اما باید ثابت بشود مطلب. وقتی بینید اصولاً وقتی یک روایت، البته اینجا چون حسین بن سعید است. اگر رفته بود در تراث واقعی ها، میراث واقعی ولو سندش هم معتبر بود، ما محتمل می دانستیم که ائمه متأخر حذف کردند. دقت می کنید؟ اصلاً وقتی افراد می آید یک شبهه ای که ما همیشه داریم که نکند این حدیث را ائمه متأخر حذف کردند. این کار را مشکل می کند. بحث حجیت پیش ماها خیلی مشکل درست نمی کند.

علی ای حال حسین بن علوان محل کلام است. آقای خویی و بعضی ها البته ضعیف قائل به وثاقت ایشان هستند. این هم یک نکته اساسی دارد. مرحوم نجاشی حسین بن علوان آورده، صاحب ترجمه، در وسطش برادرش حسن را اسم برده است. یک کان ثقة هم گفته، نمی دانیم به حسن می خورد یا به حسین می خورد، مشکل است. دوسه جای دیگر نجاشی هم این است. اصلاً نجاشی یکی از مشکلاتش این است. الحمد لله شیخ طوسی چون عبارتش مثل ما فارسی هاست، یعنی عربی اش مثل فارسی است، خیلی ابهام ندارد. نجاشی عبارتش چون ادیب است، انصافاً نجاشی یکی از ادبای عرب زبان است، و این یک نوع ادب بوده در آن زمان، جمله های معترضه جمله در وسط جمله، یکی از قدرت های ادبی حساب می شده است. یک وقت دیگر هم توضیحش را دادیم. این منشأ اشکال در کتاب نجاشی شده است. ایشان جمل معترضه دارد، نمی دانیم این جمله معترضه کجا تمام می شود، این پرانتز کجا تمام می شود. پرانتزهای کمی گیر دارد. یکی همین است. حسین بن علوان که این کان ثقة به حسین می خورد؟ آقای خویی می گوید به حسین می خورد، لکن صحیحش این است که به حسن می خورد، دیگر من وارد آن بحث نمی شوم، آن خودش یک بحث طولانی است.

س: خب مجمل صحبت کرده دیگر

ج: نه مجمل نیست به نظر ما، واضح است که به حسن می خورد.

س: مرجع ضمیر کجاست و کیست خب این را باید شفاف سازی بکنند دیگر

ج: بله، باید، خب فوقش می شود مجهول دیگر حالا

به هر حال این سند هم به نظر ما اشکال دارد، عن جعفر بن محمد عن ابیه، ان الحسین و الحسین کانا یقمضان

س: نه می خواهم بگویم این طور صحبت کردن ربطی به دقت ادبی ندارد

ج: نه گفتم یک روش ادبی در آن زمان،

س: خب روش ادبی هم نیست

ج: خب بوده آن زمان بوده دیگر، حالا نیست که نمی شود، عجب روزگاری است...

نه قلم سنگین اینجوری بوده، در آن زمان

س: طرف مقابل را به اشتباه می اندازد.

ج: حالا شما الان، ببینید، خب همین می خواستند که عوام خیلی نفهمند، علما بفهمند.

شما الان کتاب مجدی را نگاه بکنید، ایشان معاصر نجاشی است. ایشان هم اسلوبش همین است، جمل معترضه دارد. شما کلمات سید رضی سید مرتضی را نگاه بکنید می بینید ادب سنگینی است، اصلا این خودش یک نحوه ادب بوده، در آن زمان این بوده، فرض کنید مثلا کتاب کفایه، حالا شما کفایه را با رسائل، رسائل خیلی واضح است، کفایه خیلی مغلق و فلان و... این یک نوع تفکر بوده است. عرض کردم مرحوم آقا ضیا یک مقالات دارد، آن هم همین طور خیلی پیچیده است، خیلی مغلق نوشته است.

خدا رحمت کند آقای بجنوردی برای من نقل می فرمود از قول آقاضیاء، به من می گفت آقا میرزا، چون آقا بجنوردی امیرزا حسن به او می گفتند، امیرزا این کتابی که نوشتم خیلی خوب است، این بعد کتاب درسی می شود. چون پیچیده بود کتاب مقالات، خیال می کرد این کتاب، چون این را سماعا شنیدم از آقای بجنوردی از قول مرحوم آقا ضیا. تصور ایشان این بود که این کتاب درسی می شود، خب این اصلا

الان مراجعه هم به آن نمی شود الان. به تقریرات ایشان بیشتر مراجعه می شود تا به خود کتاب مقالات ایشان. کتاب دقیقی هم هست انصافا خب خلاصه عمر آقا ضیا است، نمی خواهم ارزش کتاب را... لکن حالا آدم اگر نوشت، شانس است دیگر حالا نگرفت این آقا پیچیده نوشت نگرفت.

کانا یقمضان معاویه و یقعان فیه، حالا این روایت باز این روایت کمی بهتر است، روایت کلبی که امام حسن (ع) به معاویه هم اشکال می کردند، بد و بیرا به او می فرمودند و یقبلان جوائزه. این دو تا روایت که در کتاب وسائل آمده که امام حسین و امام حسین علیهما السلام جوائز معاویه را قبول می کردند.

به ذهن ما هر دو روایت به لحاظ سندی مشکل دارد.

این دو تا. دو تای دیگر هم در کتاب جامع الاحادیث آمده است. انشاء الله من بگذارید دوره وسائل را تمام بکنم برگردیم به جامع الاحادیث، آن دو تای جامع الاحادیث طلبتان آنجا، آنجا می خوانیم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين